معنا شناسی و هرمنوتیک در اصول فقه مصطلح

زبان و اندیشه در مبانی فکری اندیشمندان جایگاهی اساسی را داراست به طوری که در سلسله های تاریخی و دوران های مختلف اعتنا به آن از سوی متفکرین مشرق و مغرب و با هر مرامی مغفول نمانده است نمایندگاه فلسفی تاریخ بشری هر یک به زعم خود پای در این راه نهاده و تکثر تفکر، تکثر تدوری ها را به دنبال داشته است که نقاط اشتراک و افتراق بسیاری در آثار آنان مشاهده می گردد.

در جریان فکری بشری در حوزه زبان و هرمنوتیک نقش پژوهشگران اسلامی نیز قابل ذکر است.بخش اعظمی از این مباحث را می توان در مباحث اصولی اندیشمندان مسلمان دانست که همگام و همراه با توصیه های پیشوایان دینی قدم در را اجتهاد نهاده و به دنبال طرق علمی برای کشف احکام شرعی از مبادی آن بر آمده و در طول این تلاش لاجرم به سلسله مسائلی از جنس زبان و اندیشه مواجه می شوند.و از قرون متقدم تا کنون این مباحث ادامه داشته و راه پویایی می پیماید.ما حصل این تلاشها در اصول فقه خلاصه می شود.اکنون به پاره ای از این مباحث اشاره می کنیم:

مباحث مربوط به حقیقت وضع که متکفل بحث از نحوه دلالت الفاظ بر معانیشان می باشد که نوع وضع آن نیز ذاتی نیست و تابع وضع و قرارداد است و گاهی به صورت عیینی است یعنی برای این الفاظ جعل شده است به طور مشخص و یا به صورت تعینی بوده است بدین صورت که در اثر کثرت استعمال این معنا از این لفظ اراده می شود.

حال اگر این استعمال لفظ در معنای موضوع له خود صورت گرفته باشد این وضع حقیقی خواهد بود و در غیر این صورت وضع مجازی است.اما زمانی که شک شود که این معنا برای این لفظ وضع شده است و یا خیر چند علامت ذکر کرده اند .1:تبادر،به معنای سبقت گرفتن یک معنا از لفظ 2:نادرستی سلب لفظ از معنایی که گمان می رود برای آن وضع شده باشد.

3:اطراد:استعمال لفظ در معنای مورد شک اختصاص به صورت خاص ندارد.

در باب شک در مراد متکلم نیز چندین علامت را ذکر کرده اند.از جمله اصالت حقیقت ، اصالت عموم ،اصالت اطلاق، اصالت عدم تقدیر و اصالت ظهور

از دیگر مباحث وارد شده در اصول می توان به معانی مختلف باب امر و نهی و همچنین درباره مفاهیم جملات و سپس مفاهیم عام و خاص مجمل و مبین و اطلاق و تقیید اشاره نمود.

همان طور که ملاحظه می شود روشهای مختلفی برای تبیین معانی الفاظ و کیفیت ارتباط آنها با یکدیگر وجود دارد که امروزه در علم هرمنوتیک به نام روشهای مولف محوری شناخته می شوند و در ورای این مباحث همان انتظارات ما از متون را روشن می سازد و اینکه قاطبه علمای الفاظ در این باره برخلاف نظر مفسر محوران ،مولف محور می باشند .

اما به نظر می رسد در حوزه تفکر اسلامی مباحث مربوط به فلسفه غرب تحت کاوش قرار نگرفته و همواره میراث تفکر تاریخی-اسلامی جای را برای نقد و پالایش و یا حتی برگرفتن برخی مسائل مربوط به حوزه تفکر غرب در مورد انسان و جهان را نداده است و شاید گمان بر این بوده که از همان میراث گذشته فقهی و اصولی می توان پاسخ دوره های جدید را نیز داد.اما در عرصه عمل مواجه با نوعی واپس گرایی شده و در حوزه پژوهش و نقد که همواره بارزترین نمایندگان آن در دوره های مختلف و پیش گامان بحث تحول در حوزه تئوریک را اصولیین نمایندگی می نمودند ،شاهد آن هستیم در دوره های جدید تر و در اثر فقدان جریان نقد و پژوهش در حوزه تفکر علوم انسانی ،جایی برای ورود مسائل جدید پیش بینی نشده و یا دستکم اراده ای برای آن وجود ندارد.

اینکه فقهای دوره کنونی به چه میزان بر رهیافت های مباحثی همچون زبان شناسی و هرمنوتیک مسلط بوده و آیا با توجه به این مسائل به سراغ متن میرفته اند؟و یا با همان اندک میراث گذشته در پی حل مسائل و معضلات میباشند میتواند نقطه آغازی بر پژوهش های جدید باشد.

در قرون اخیر و با توجه به اختلافاتی که در غرب بر سر تفسیر و تاویل کتاب مقدس پدید آمد عده ای را بر این داشت تا با تدوین نظریه و یا روشی در جهت روشمند ساختن فهم متون حتی به طور کلی بر آمده و مناط و ملاکی برای انواع تفاسیر تعیین نمایند تا از هرج و مرج در متون جلوگیری شود .

به نظر می رسد اولین کسی که در پی حل این معضل برآمده فردریک شلایرماخر باشد .وی که نخستین کوششها را در جهت روشی برای تفسیر پیگیری مینمود میراثی از خود به جای گذاشت که اکنون در سنت هرمنوتیکی به نا م هرمنوتیک دوره

کلاسیک مشهور شده است که ویژگی های خاص خود را داراست در این نظریه علم هرمنوتیک در مقام فن فهم،رشته ای عام نیست و فقط کثرتی از هرمنوتیک تخصصی است .و به اعتقاد شلایرماخر محصول یک دانش است ،چرا که تمامی متون اعم از حقوقی و ادبی و هنری ،همگی در یک گوهر مشترکند و آن گوهر مشترک زبان است.

در این صورت قواعد زبانی و فقه اللغه و شناخت آنها می تواند ما را در راه وصول به فهم متن یاری رساند.. چون فهم متن در این دیدگاه منحصر در فهم قواعد زبانی است. اما شلایرماخر به متون و سنت هرمنوتیکی عصر خویش قانع نیست و در پی قواعد عامی است تا هرمنوتیک را نطام مند سازد .

اما تفاوت های اساسی میان یافته های مسلمانان و دیدگاه های هرمنوتیکی شلایرماخر در یک مرحله در نوع کاربرد قواعد هرمنوتیکی و یک تفاوت بنیادین نیز در پیش فرض های آنهاست.زیرا در سنت تاریخی مسلمانان روش های تفسیری و قواعد آن فقط در حوزه نقل منابع دینی(کتاب و سنت)کاربرد دارد . در صورتی که نگاه شلایرماخر دیدگاه های تفسیری به تمامی متون تسری دارد و صرف متون مقدس را در بر نمی گیرد.تفاوت دیگر به حوزه پیش فرض ها باز می گردد.

در اندیشه مسلمانان و در حوزه تفسیر هدف نهایی مفسر همانما فهم نیت صاحب اثر و مولف است و خود مفسر فی نفسه هیچ نقشی جز فهم نیت مولف و مقصود وی را ندارد.و این مولف محوری در دو بعد کتاب و سنت جاری است یعنی مولف کتاب و همان قرآن خالقی دانا و عالم قرار دارد که در لفظ صادره هیچ گونه احتمال کذب نمی رود و معنای حقیقی آنان قصد شده است و کار مفسر فقط منحصر در فهم آن معنا از لفظ و پرده برداشتن مورد نظر مولف از روی لفظ است .که نمونه کامل آن را می توان در نگاه تفسیری علامه طباطبایی(ره) و شیوه و اسلوبی که برای پی بردن به نیت مولف بکار می برد مشاهده کرد. در این شیوه خود قرآن ، قرآن را تفسیر می کند. تا اوج مولف محوری در این اسلوب نشان داده شود.

اما در هرمنوتیک شلایرماخر، نیت مولف هدف نهایی تفسیر نخواهد بود بلکه هدف تاویل را درک زندگی و تجربه کردن اعمال ذهنی مولف است.به این مفهوم که مفسر به لحاظ روان شناختی و در تمامی ابعاد خود را در جایگاه مولف قرار دهد و با عینک مولف به تفسیر متن بپردازد.

اما در هرمنوتیک در دوره های بعد می توان از نقش ویلهم دیلتای فیلسوف و متفکر آلمانی نام برد. وی نیز همانند شلایرماخر قائل به عینیت فهم متن شده و عمل فهم را بازسازی هویت و ذهنیت مولف می داند.حوزه کاری دیلتای را غالبا غور پیرامون علوم انسانی در برمی گیرد و هرمنوتیک را روشی برای علوم انسانی قرار می دهد تا نقشی اساسی برای آن قائل شده وکارایی علوم انسانی در برابر علوم طبیعی را به رخ بکشد و در این راه از روش هرمنوتیکی استفاده میکند.در غیر این صورت وی را می توان ادامه دهنده راه شلایرماخر دانست.

تا اینجا میراث هرمنوتیکی و یافته های اندیشمندان مسلمان در حوزه نقل را در برخی مواضع می توان مشترک یافت .اما با شکل گیری هرمنوتیک معاصر ویا همان هرمنوتیک فلسفی به نمایندگی هیدگر گسست معرفتی عظیمی بین این دو طیف رخ داد .هرچند روشنفکران مسلمان در دهه های اخیر بر لزوم بکارگیری نظریات هرمنوتیکی معاصر تاکید می کنند.اما در سنت اسلامی هیچ نظریه ای حتی بدیل نظریه ای همچون هرمنوتیک فلسفی نخواهیم یافت و سنت تاریخی ما در حوزه نقل از طرح مباحث آن عاری است.

در این قرائت متاخر از هرمنوتیک ، نظریه پردازان دیگر به دنبال روش هایی در جهت فهم متن و کوشش در جهت کشف نیت مولف نخواهند بود بلکه به دنبال طرح مسئله ای فلسفی پیرامون خود هستی و چیستی فهم می روند.این چرخش بنیادین در کتاب هستی و زمان بیشتر نمودار است و اول بار است که مفاهیم اساسی هرمنوتیکی تحت عنوان های مختلف جایگاه های نو به خود می گیرد و جامه کلاسیک خود را به طرح مباحث پدیدارشناختی می دهد.

آشنایان با طرح مباحث هیدگر رویکرد وی را در علم هرمنوتیک به (تفسیر هستی دازاین) می شناسند .رویکردی که از آن به تفسیر وجود انسانی تعبیر می شود.

در این نگاه به این نوع فرایند ، فهم یک نوع نگاه تاریخی با پیش فرضهای مشخص است که هدف مفسر درک شرایط مولف و تاثیر پیش فرض ها در تفسیر متون قلمداد شده و این جزو جدایی ناپذیر هرمنوتیک فلسفی معاصر است .تاریخمندی در فرایند فهم عملا متون تاریخی را تا حد زیاد از حجیت و اعتبار فرو کاسته و نگاه مفسر جایگزین این پیش فرض می گردد.

وی در بخش های مختلف از کتاب هستی و زمان دازاین(Dasein) را وجودی تاریخی می شناساند و این تاریخی بودن ذاتی است. زیرا این تاریخی بودن انسان در زمان مندی اوست.

وی دازاین را وجودی تعریف می کند که برای او در هستی اش ، این هستی یک مساله است. این نگاه متمایز به وجود انسانی ،نقش وی را در فهم ارتقا داده و هستی خاص و فهم انسانی را قرین هم قرار داده و به عبارتی دیگر نقش این همانی را در هستی ایفا می کند.

این میراث هرمنوتیکی با گادامر ادامه یافت و با اندک تفاوتی راه خویش پیمود اما بر سر میراث فلسفی هیدگر وفادارماند.

اما در دهه های اخیر در حوزه کلام و فلسفه اسلامی نگر شها در حوزه تفسیر و تاویل متفاوت بوده است .قاطبه فقها خود را مستفسر قرآن می دانند و نه مفسر زیرا قرآن کریم خود بهترین مفسر خویش است و خود را احسن تفسیرا می نامد.و با این شوه است که علامه طباطبایی(ره) هدف از تفسیر را شناخت مقصود متکلم می داند.اما آیا فهم متون چه به صورت شفاهی و چه به صورت نوشتاری راه خویش را پیموده است ؟ آیا تاریخ تفکر اسلامی در این حوزه نیاز به بازبینی مجدد ندارد؟ آیا دیدگاه فلسفی هرمنوتیک یک سره باطل و پوچ است و یا می توان قائل به تفصیل شد؟

اینها سوالاتی است که ذهن هر مفسری را در حوزه نقلی و چه بسا عقلی به خود مشغول داشته است

اما اینکه علوم به طور کلی سیر تکامل گرایانه خویش را می پیمایند شکی نیست .اما هرمنوتیک فراتر از تمامی علوم سیر بسیار پیچیده ای حتی در مبادی تصوری خویش پیموده است.به طوری که اهداف و فواید این علم در طول تاریخ دستخوش تغییرات بنیادین و جدی قرار گرفته است .

به هر صورت میراث عظیم هرمنوتیکی در این دوره به هرمنوتیک فلسفی رسیده است و البته این پایان کا رنخواهد بود.

اما تفاوت ها و اختلاف مبانی در میان مفسران مسلمان و دانشمندان هرمنوتیک فلسفی در چند امر خلاصه می شود که در هرمورد نیاز به مباحث دقیق و طولانی دارد .اما به طور خلاصه در هر بخشی به برخی تفاوت ها اشاره می کنیم.

1:مفسران متون دینی ما غالبا مولف محورند برخلاف اندیشمندان هرمنوتیک فلسفی که مفسر محورند و این امر در چند نقطه خلاصه می شود زیرا نهایتا هرمنوتیک فلسفی به جایگاه مفسر و زمان و مکان و تاریخ وی به عنوان یک اصل ذاتی تعبیر می کند که ریشه در ذات انسانی دارد که تعبیر به دازاین شده است.اما در نگاه مفسران مولف محور این تلقی از انسان جایگاهی در تفسیر متون دینی ندارد و هدف مفسر صرف شناخت و فهم آن چه می باشد که مولف در پی آن بوده است.

این بی توجهی به برخی اوصاف انسانی در راه تفسیر متون منجر به سلسله نظریاتی می شود که در حوزه عقلانیت و انسانیت برخلاف وجدان و برخی بدیهیات دینی در حوزه نقل منجر می شود.

2:در ادبیات مفسران رایج در متون دینی ما ، فهم و ابزار شناخت بسیار روشن و آشکاتر تلقی شده است و این ابزارها را در متون کلاسیک خود یافته و از ان در جهت حل مشکلات پیش روی مفسر به آسانی مورد استفاده قرار می گیرد.

اما در هرمنوتیک فلسفی معاصر این تلقی آسان و پیش پا افتاده جای خود را به اصل وجود فهم و ساز و کارهای فهم می دهد و به طرح سوالاتی می پردازد که تا کنون در حوزه فلسفی به آن توجه نشده است .بخشی از زبان شناسی معاصر نیز به همین امر توجه نشان داده است به طوری که سوال اصیل فلسفی پیرامون وجود را که در ادوار مختلف به دنبال پاسخ از اصل و جود بوده است را متوجه این مبنا می کند که اصل اولیه در اختلافات فلسفی شناخت زبان گفتگو است و چه بسا اگر این اختلاف پیرامون فهم زبان گفتگو و مفاهمه حل شود بسیاری از مسائل فلسفی حل خواهد شد.هیدگر در اثبات این مطلب می نویسد:این که گفته می شود هستی عام ترین مفاهیم است ، معنایش این نیست که روشن ترین مفهوم است و از این رو بی نیاز از بحث ، بلکه معنایش آن است که مبهم تر و تاریک تر از همه است. این سخن هیدگر به درستی به بحث زبان شناسی اشاره می کند و مباحث فلسفی کلاسیک را به مرتبه دیگری بسط می دهد.

3:نقش پیش فرض ها در ادبیات هرمنوتیک فلسفی بسیار چشم نواز است و از آن دست مفاهیمی است که اثرات و بازخوردهای آن بسیار تاثیر گذار می باشد.و نقش پیش فرض ها در فهم هرمنوتیکی نقشی اساسی داراست .اما در ادبیات مفسران دینی هیچ اثری از مباحث مربوط به پیش فرض ها نیست و بلکه بالعکس بر عدم وجود پیش فرض ها در حوزه تفسیر و تاویل در متون دینی تاکید شده است.اما نکته اساسی در این جاست که مگر می توان به منبعی رجوع کرد و قائل به حجیت آن شد و در عین حال مدعی عدم وجود پیش فرض در مسائل و مبانی شد؟ آیا همین نکته نیز می تواند خالی از پیش فر ض ها باشد؟ واقع مطلب اینست که به نوعی می توان مدعی شد وجود پیش فر ضها در تفسیر لازم و بلکه ضروری است. شاهد مثال بر این مطلب حوزه های مختلف علمی است که در بخش های مختلف علوم انسانی مخصوصا هر کجا پیش فرض ها تغییر کرد به ناچار نظرات و

فرضیه ها نیز دستخوش دگرگونی قرار گرفت.نمونه بارز دیگر درحوزه افتا نمودار است .با تغییر در پیش فرض های برخی فتاوا و برخی مبانی ، فتاوایی ظاهر شده است که به جز از تغییر رویکردهای هرمنوتیکی نمی توان آنها را توجیه نمود.

نمونه دیگر در حوزه افتا بحث از نگاه متفاوت و وجود پیش فرض های مبتنی بر اصل عدالت در حوزه زنان و نگاه جوامع مدرن به حقوق زنان و همچنین بازنگری در همین فقه موجود و البته با پیش فرض عدم اعتنا به قوانین مردسالانه است که تعدد مفسر تعدد فتوا را به دنبال آورده است.البته شیوه و اسلوب استنباط احکام نیز در این اختلاف فتاوا دخالت دارند که البته منکر این مساله نیستیم بلکه قائل به تقدم این پیش فرض ها در حوزه افتا می باشیم. و این تقدم هرمنوتیکی علت ناقصه برای بسیاری از فتاواست.

باری راه کار تفصیلی پیرامون متون دینی و نقش مفسران و سهم هر کدام از مولف و مفسر به چه میزان در حوزه اسلامی نقش دارند می تواند به این شکل صورت پذیرد که تفاوت اساسی در متون دینی اسلام و متون دینی سایر ادیان مانع از پذیرش و بسط نظریه مفسر محوری در حوزه تفسیر متون اسلامی می باشد .و این سخن یعنی عدم پذیرش مولف محوری قابل جمع با قبول پیش فرض هاست و این دو هیچ گونه تباینی با یکدیگر ندارند.یعنی در حوزه تفسیر متون اسلامی به یکباره می توان قائل به مولف محوری بود و از سوی دیگر برخی مباحث مربوط به هرمنوتیک فلسفی از جمله نقش پیش فرض ها را نیز قائل شد.

تفصیل دیگر در متون می تواند به متون وحیانی و سایر متون اعم از متون ادبی و هنری مربوط شود و برخی مبانی مثبته در هرمنوتیک را خاصه سایر متون به غیر از متون وحیانی دانست چه این که برخی از این مبانی به علت تفاوت در متن وحیانی مسلمانان قابل اعتنا نمی باشد . به نظر می رسد این فرآیند در دو طرف فکری که وحی را از سوی حضرت باری تعالی می دانند و چه از سوی کسانی که متن وحی را حاصل تجربه نبوی می دانند یکسان است .زیرا نتیجه این تلقی از وحی معطوف به نگاه خطا ناپذیردر متن کتاب است.اما در سایر حوزه های متون می توان قائل به پیش فرض ها ویش داوری ها و تاریخ مندی ها به طور هم زمان شد و مخاطب متون می تواند به فهمی برتر از خود مولف رسیده و موضوع هرمنوتیک فلسفی را در سایه دازاین و وجود انسانی خویش تحقق بخشد.امری که در مورد حوزه نقلی دینی قابل تسری در برخی موضوعات و موارد نخواهد بود .زیرا در این متون یا از معصوم صادر شده و یا از ذات باری تعالی که در هر کدام از این موارد نمی توان قائل به فهمی برتر از مولفان آن متون شد.

4:در هرمنوتیک کلاسیک و مبنای مفسران مسلمان ، متن معنای واحدی دارد و هدف مفسر راهیابی به آن معنای مورد نظر مولف است. اما در هرمنوتیک فلسفی معاصر نتیجه پذیرش مولفه های هرمنوتیک و هستی شناسی فهم چیزی جز تکثر گرایی در مفاهیم متون نخواهد بود.بر اساس مبنای هرمنوتیک فلسفی ، فهم پروسه ایست که با وجود انسانی و همان دازاین قرین است و انفکاک میان این دو محال است. و فهمی بدون التفات به نوع خاصی از وجود ، پدید نخواهد آمد. و دازاین نیز مبتنی بر تاریخمندی است . ما حصل این مبانی در حوزه تفسیر متون تکثر گرایی است اما آیا این تکثر گرایی در معرفت را شامل می شود و یا تکثر گرایی در حقیقت است ، پرسش مهمی است که از مجال این مقاله خارج است . اما پاسخ به این پرسش می تواند در اصل پذیرش تکثر گرایی مثمر ثمر باشد.

به نظر می رسد سنت تاریخی –اسلامی پیوند وسیع تری با هرمنوتیک کلاسیک که داعیه امکان فهم عینی متن از راه اسلوب ویژه تفسیر را دارد ، داراست.در این نگاه امکان فهم عینی متن وجود دارد و هدف مفسر در جهت کشف نیت مولف است و در مبنای خود نسبی گرایی و تاریخ گروی را نمی پذیرد. فاعل شناسایی (subject) از موضوع (object)و متعلق خود همواره تمایز دارد.بر خلاف هرمنوتیک فلسفی که امکان عینیت متن را انکار و در نتیجه قائل به نسبیت در فهم می باشد.

منابع:

اصول فقه ، محمد رضا مظفر

حقیقت و روش، هانس گئورگ گادامر

هستی و زمان، مارتین هیدگر

درآمدی بر هرمنوتیک، احمد واعظی